

ما را چه می شود!

تاملی در حال و کوششی برای آینده

جنبش سیاسی ایران، امروز در شرایط حساسی بسر می برد. در نبود جنبش توده ای، یکی از مهمترین دلایل بقاء رژیم منحوس جمهوری اسلامی، فقدان آن بدیل سیاسی است که بتواند خود را جایگزین ساختار کنونی قدرت دولتی در ایران کند. ورشکستگی یا شکست مدعیان قدرت سیاسی بعنوان تالی رژیم حاکم، هرچه بیشتر به سردرگمی های موجود دامن زده است. نیروهائی که هر يك خود را بدیل سیاسی رژیم کنونی می دانستند و بر این اساس، تحرکات سیاسی خود را سامان می دادند، در برخورد با واقعیت های جامعه، در مصاف با يك رژیم هرچند متزلزل ولی مستقر - و نکته اخیر را هیچگاه نباید از نظر دور داشت - و در مصاف با دیگر رقبای خود، دچار تحول درونی و تجزیه گردیدند و صف بندی های نوینی را بوجود آوردند. این تحولات درونی، تجزیه ها و در نتیجه، ایجاد صف بندی های نوین منحصر به "بدیل های سیاسی" نبود بلکه مجموعه نیروهای سیاسی حتی آنهائی را در بر گرفت که در قدرت سیاسی سهیم بوده اند.

این دوری و نزدیکی ها، دفع و جذبها و شکل گیری تمایلات جدید

آنانچه ادامه پیدا می‌کند که وضع موجود اجتماعی بتواند در شکلی مشخص خود را سامان دهد، که مجموعه پیش شرط‌های سیاسی و اجتماعی تغییرات درونی جامعه فراهم آید و تناسب قوای طبقاتی و سیاسی را برسمیت بشناسد. آنچه امروز ظاهراً در سطح می‌گذرد، آنچه خود را بصورت این یا آن شکل از ائتلاف سیاسی متبلور می‌کند، آنچه بصورت این یا آن آلترناتیو سیاسی جلوه‌گر می‌شود، در حقیقت چیزی نیست جز کوشش اجزاء فرهنگی، سیاسی و حقوقی جامعه در راه یافتن بیانی مناسب.

عامل مهم دیگر در ادامه تاکتونی رژیم خمینی - که این عامل، صورت دیگری است از طرح مسئله چرائی عدم شکل‌گیری يك آلترناتیو سیاسی -، چگونگی آرایش قوای سیاسی و اجتماعی در سطح منطقه و جو بین‌المللی است. ذی‌مدخل بودن احاد متعدد در پیدایش جو بین‌المللی و آرایش قوای سیاسی و اجتماعی در سطح منطقه و نیز نقشی که امروز ایدئولوژی اسلامی، در انطباق با خواست سرمایه جهانی، به خود گرفته چنان سرنوشت مسائل سیاسی در ایران و منطقه را بیکدیگر گره زده است که در مجموعه محاسبات بین‌المللی تصور حل یکی بدون دیگری، تصور ایجاد "تعادل" در يك کشور - بعنوان نمونه در ایران - بدون يك راه حل شامل - بعنوان مثال در لبنان، افغانستان - را تا حدود زیادی غیر ممکن جلوه می‌دهد. بر این زمینه فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیک - که در غیاب جنبش‌های سیاسی نیرومند و آگاه توده‌ای، امکانات متعددی برای مائورهای سیاسی نیروهای ارتجاعی فراهم می‌آورد -، باید اهمیت ژئوپولیتیکی، اقتصادی و استراتژیکی منطقه را نیز افزود. جنگ، نفت و اسلام، امروز چنان با یکدیگر عجین شده‌اند که (حتی اگر ارتباط نزدیک کارتل‌ها و کمپانی‌های بزرگ نفتی و نظامی را با "توسعه اسلام" و جنگ‌های منطقه‌ای از نظر دور بداریم)

هیچ کوششی در زمینه ارائه يك راه حل "مقبول" - قابل قبول اربابان بین‌المللی - نمی‌شوند خارج از مسائل عنوان شده، موفقیتی کسب کند. پویژه اینکه یکی از ویژگی‌های مهم تهاجم کنونی جهان سرمایه‌داری، پس از شکست‌های پی در پی جنبش‌های انقلابی سالهای ۶۰ و ۷۰، بمنظور ارائه تضمین‌های لازم برای حفظ سیادت و بازتولید خود در عرصه جهانی، تهاجم در زمینه ایدئولوژیک - سیاسی است. امپریالیسم در تعقیب اساسی‌ترین هدف خود - استثمار و استخراج ارزش اضافی - با تکیه بر ماشین عظیم نظامی و اقتصادی‌اش، در يك جا بصورت مدافع "دموکراسی" جلوه‌گر می‌شود و در جای دیگر، به سازش پنهان و آشکار با منفورترین رژیم‌ها می‌پردازد و ارتجاعی‌ترین نیروهای سیاسی را مورد حمایت مستقیم و غیر مستقیم قرار می‌دهد. جدیدترین نمونه آن افشاء رسوایی کاخ سفید در روابط پنهانی هیجده ماهه با رژیم خمینی است.*

رژیم جمهوری اسلامی در طول حاکمیت خویش همواره با بحران و گرفتاری‌های فراوان روبرو بوده است و دست اندرکاران حکومت نیز همواره ترور، ارباب و سرکوب خونین مخالفان را وسیله ادامه سلطه خویش ساخته‌اند. در این شکی نیست که در طی این سال‌ها رژیم توانست بسیاری از گرفتاری‌های خود را با تشبث به سیاه‌ترین ترورها و بهره‌گیری از گروه‌های فشار، موقتا از سر بگذراند، اما در اینکه آیا ترور و سرکوب خواهد توانست چاره ساز همه مشکلات پیروان

* با توجه به اطلاعی که از رفتای سازمان در ایران دریافت کرده‌ایم، تحلیل مفصلی در این زمینه تهیه شده که در یکی از شماره‌های آینده رهائی انتشار خواهد یافت، در این جا از پرداختن به این رسوایی افشا شده حکومت "ضدتروریست" ریگان و رژیم "ضدامپریالیست" خمینی خودداری می‌کنیم.

اندیشه رهائی

محمد گردد، پاسخی تاریخی وجود دارد. با اینهمه، رژیم پا هوشیاری ضدانقلابی‌اش دریافته بود که ادامه حکومت خونبار "الله" جز با تشبث به زور و قهر خونین امکان پذیر نیست و راه برگشتی برایش وجود ندارد، زیرا پا پس کشی از شیوه‌های معمول آدم کشی و ارباب، می‌تواند بهمن عظیم انقلاب را روانه جماران کند و "انقلاب اسلامی" و همه اقربای حکومت دستار بندان را در خود مدفون سازد. از اینرو دخالت مستقیم گروه‌های فشار در خصوصی‌ترین مناسبات مردم به همراه زندان و شکنجه و اعدام، سرپوش ناتوانی رژیم در پاسخ گویی به نیازهای انقلاب و به آمال توده‌های گردید که با همه این‌ها خود، طومار رژیم ستم شاهی را در هم پیچاندند. اشتباهات عظیم سازمان‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی، با آثار دیرپا و فراموش نشدنی‌شان، دست رژیم را در سرکوب جنبش‌های اعتراضی باز گذاشت و باعث گردید که ارتجاع مواضع از دست رفته ضدانقلاب را یکی پس از دیگری مجدداً فتح کند و استیلای شوم خود را بر تمامی شئون جامعه مستحکم سازد. بهرروی، رژیم طی این سال‌ها توانست که با سلاح سرکوب از یک سو و به برکت در آمد حاصله از نفت از سوی دیگر، علی‌رغم تعطیل بسیاری از موسسات تولیدی و رکود تولیدات صنعتی بطور کلی و نتیجتاً بیکاری و گرانی و کمبودهای فراوان در مایحتاج عمومی به حیات خود ادامه دهد.

اما امروز، اینگونه که پیداست، روزگار دیگری است و رژیم ولایت فقیه در پرزخ هولناکی گرفتار آمده. کابوس دهشتناک ورشکستگی کامل اقتصادی، خواب را از دیدگان کسانی ربوده است که زمانی اقتصاد را "مال خرد" می‌دانستند. کاهش درآمدهای ارزی، بدنبال سقوط بهای نفت - علی‌رغم افزایش نسبی بعدی -، مشکلات عظیمی را برای رژیم فراهم آورده است، تا جایی که حتی خود کارگزاران رژیم به صراحت نگرانی خود را از نتایج بلافاصله کمبود در آمد ارزی و بحران همه جانبه اقتصادی کنونی ابراز می‌دارند. مهم‌تر از این نگرانی‌ها، اما تاثیرات بیشمار این بحران در حیات اقتصادی جامعه است. باقی مانده صنایع

ورشکسته ایران رو به نابودی است. بیکاری در ابعادی وسیع افزایش یافته. دستبرد به درآمد ناچیز زحمتکشان، بیش از پیش فزونی گرفته است. تمامی امکانات اقتصادی و انسانی جامعه در خدمت شعله‌ورتر کردن تنوره جنگ - این مهمترین عامل برپایی رژیم - بکار افتاده است. اما نکته بسیار مهم این است که بحران کنونی رژیم فقط در وجه اقتصادی خلاصه نمی‌شود، جنبه‌های گوناگونی از زندگی سیاسی جامعه را نیز در بر گرفته است، انعکاس این بحران در کشمکش‌های تند و خشونت آمیز بالائی‌ها محدود نموده است و در پائین، در مبارزات توده‌های مردم نیز متبلور می‌شود. عمدتاً بدلیل تداوم و تشدید همین بحران‌ها، حربه ترور و ارباب و تحمیق نیز کم کم اثر بخشی خود را از دست می‌دهد و مردم به جان آمده در اینجا و آنجا به اعتراض بر می‌خیزند. "امت همیشه در صحنه" نیز به تدریج در می‌یابد که سهم او در این درام اجتماعی چیزی جز نوشیدن شربت شهادت نیست و این بر مشکلات کنونی رژیم پشت خواهد افزود.

رژیم با همه بلاهت‌های خویش دریافته است که اگر فرضاً قادر شود تامین نیازهای روزمره مردم را با استفاده از فضای ارباب و نیز زندان و شکنجه و اعدام مخالفین برای مدتها به محاق فراموشی بسپارد، حداقل در مورد تامین نیازهای تداوم جنگ ارتجاعی ایران و عراق، اینکار شدنی نیست. شرایط کنونی برای رژیم دردناک‌تر و شکننده‌تر از آن است که بتوان تصور کرد.

با در نظر گرفتن شرایط فوق و کوشش‌های مدعیان مختلف درون و بیرون حاکمیت، برای یافتن راه‌حل‌های "مقبول" - رسال پولیتیک - بمنظور خروج از بحران کنونی است که می‌توان اظهار داشت که وظایف بسیار مهم و همه جانبه‌ای در مقابل جنبش چپ قرار گرفته است. مرحله دیگری برای آزمون مجدد تئوری‌های اجتماعی و سیاسی جریان‌های چپ

فرا رسیده است .



پیش از ادامه بحث در این زمینه - موقعیت و وظایف چپ در مقطع کنونی - باید به دو نکته توجه داشت:

۱ - بدلائل مختلف، بخش عمده نیروهای چپ کم و بیش متشکل ایران از "رئال پولیتیک" - مشی سیاسی حاکم بر انواع گوناگون مدعیان "آلترناتیو" - بدور بوده است. و این در شرایطی است که "رئال پولیتیک" های وطنی، انواع و اقسام تزه های راست روانه را بمنظور شرکت در ائتلاف های بورژوازی و خرده بورژوازی آواز می دهند، می تواند یک نکته مثبت تلقی گردد. البته خارج بودن چپ از چنین دایره ای نه بمعنای مرزبندی دقیق و روشن نظری و سیاسی با شیوه فعالیت های غیر کمونیستی و غیر کارگری بلکه عمدتاً بدلیل آنست که خود در متن چنین سیاست های قرار نداشته است. دلیل روشن این ادعا را می توان بعنوان نمونه، نزدیکی های اولیه "اقلیت"، "جناح چپ" اکثریت و "راه کارگر" به سازمان مجاهدین خلق دانست. این نزدیکی ها بدلائل مختلف و عمدتاً بعلت عدم رغبت مجاهدین در آن ایام به همکاری و اتحاد عمل با این گروه ها به نتیجه نرسید. چرا که در آن موقع، مجاهدین، بزعم خودشان و بسیاری از نیروهای دیگر، در موضع "تسخیر قدرت" بودند و هنوز - بااندازه امروز - به راست متمایل نشده بودند.

اکنون نیز برخی از جریان های چپ با جدی گرفتن زمزمه های تشکیل "جبهه ضد امپریالیستی" پیشنهادی حزب دموکرات، یا با عنوان کردن تزه های مشابه نشان می دهند که اولاً تا چه حد از گذشته خود نیاموخته اند و ثانیاً نمی دانند که فقدان مرزبندی دقیق و روشن طبقاتی در اتخاذ تاکتیک های مشخص مبارزاتی می تواند چه زیان هایی به بار آورد.

۲ - از ادعاهای توخالی و دهان پرکن نظیر رهبری پرولتاریا و توده های میلیونی - شعارهایی که حتی دیگر برای منادیان آن نیز جدی تلقی نمی شود - از حرکات خود فریبانه نظیر حزب کمونیست سازی های

خلق‌الساعه و غیره که بگذریم، تردیدی نیست که چپ ایران در آرایش کنونی خود، فاقد قدرت و یا تاثیر اجتماعی در حل معضلات سیاسی جامعه است.

واقعیت‌های فوق، از جمله مسائلی نیستند که بتوان نادیده‌شان گرفت. چراکه قبل از هرچیز باید تحلیل واقعی و شناختی دقیق از موقعیت و جایگاه خود داشت و در اینحالت است که چپ قادر خواهد شد خود را از بلیه خود محور بینی‌ها و خودشیفتگی‌های کاذب و مخرب نجات دهد.

چپ ایران چه بخواهد و چه نخواهد - بویژه در شرایط کنونی و تا هنگامی که از محدوده سازمان‌های روشنفکری به یک جریان کارگری توده‌ای تحول نیافته است - تحت تاثیر دوسانات جریان‌های سیاسی دیگر قرار می‌گیرد و از تحولات آنها متأثر می‌گردد. صرفاً در صورت تفوق بر پراکندگی و تفرق کنونی است که چپ امکان می‌یابد از حوزه نوسان‌های دیگر جریانات سیاسی خارج شود و حتی بر چگونگی حرکات آنها تاثیر گذارد. اهمیت تشخیص این نکات بسیار بدیهی در اینجاست که چپ ایران در هیئت کنونی‌اش، نه تنها ناظر منفعل حوادث و رویدادها خواهد بود، بلکه در صورت بروز توفان‌های سیاسی جز آنکه یک بار دیگر فرصت مهمی را از دست دهد و یا تحت تاثیر نیروهای دیگر قرار گیرد و تابعی از متغیر آنان گردد چیزی بهتری در انتظارش نیست.

اگر در انقلاب سیاسی بهمن، اعتبار سیاسی گذشته چپ و جو رادیکال جامعه اجازه داد که چپ بسرعت به یک نیروی مهم سیاسی تبدیل شود، انتظار تکرار ساده آن در شرایط کنونی، در تحولات آتی ایران چیزی جز خود فریبی نیست. نه چپ ایران دارای آن حیثیت و اعتبار سیاسی است که بتواند یک شبه ره صد ساله طی کند و نه آنکه جو سیاسی جامعه، آن رادیکالیسم و شور انقلابی سال‌های ۵۷ - ۵۶ را در درون خود پرورانده است که بتواند از نقطه نظر کارکردی گرایش به چپ را تقویت کند. امروز متأسفانه بخاطر تاثیرات منفی عملکردهای نابخردانه چپ و تبلیغات هیستریک ارتجاع علیه جنبش کمونیستی ایران، راه

حلهای رفرمیستی و سازش کارانه امکان بُرد بیشتری در جامعه ما بدست آورده‌اند.

تشخیص این مسائل، اما، بمعنای تسلیم در مقابل واقعیتها نیست. برعکس، تشخیص آن بمنزله گام اول در راه تغییر شرایط به نفع ایده‌های سوسیالیستی است. تشخیص آن مستلزم قبول مسئولیت در باره ندانم کاری‌های گذشته و راه یابی برای مجموعه مشکلات و مسائلی است که در آینده با آن مواجه خواهیم بود. تشخیص آن، قبول این واقعیت است که چپ ایران تا کسب قدرت سیاسی، تا تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی و پرولتاری راه درازی در پیش دارد که از هم اکنون می‌باید برای رسیدن به آن گام بردارد و تمامی تلاشها و کوشش‌هایش را در جهت آن متمرکز سازد. تشخیص این واقعیتها، بهترین، سالم‌ترین و انقلابی‌ترین محرك برای تنظیم حرکات بعدی است.

تجربه بهمن ۵۷ نشان داد، تجربه حوادث بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ و نیز واقعیت‌های کنونی نشان می‌دهند که در شرایط و اوضاع و احوال امروز، هیچ راه‌حلی برای چپ ایران، جز این وجود ندارد که به خود آید و صفوفش را در برابر انواع و اقسام پرنامه‌ها و دسیسه‌های داخلی و بین‌المللی منسجم و هماهنگ سازد. کافی است به موقعیت کنونی چپ بنگریم تا لزوم ایجاد این صف مستقل و دارای هویت را بیش از پیش در یابیم. آیا تصور این مسئله که در فعل و انفعالات بعدی جامعه، بخش مهمی از نیروهای چپ غیر متشکل و یا نیمه متشکل تحت توجیهات گوناگون - منجمله روشن نبودن چشم انداز - بدنبال نیروهای راست بروند کم است؟ آیا وجود رگه‌هایی از دیدگاه‌های بغایت راست که در تقدیس دموکراسی بورژوازی از جانب برخی از جریان‌ها ارائه داده می‌شود، باندازه کافی هشدار دهنده نیست؟ آیا تصور این مسئله که مائورهای جریان‌های غیر چپ، نیروهای چپ را مجدداً گیج کند و انواع تزه‌ای "جبهه‌ای" را در میان آنها پاپ سازد مشکل است؟ و آیا ... اگر پاسخ به تمامی این سئوالات مثبت است، آیا برای چپ

ایران جز "اتحاد عمل مبارزاتی" راه دیگری بجای می‌ماند؟



اما، وضعیت کنونی چپ متأسفانه در عمل چه چیزی را نشان می‌دهد؟ در میان صفوف چپ ایران کماکان سردرگمی و ندانم کاری و فقدان تحلیل مشخص از آنچه که امروز بر ما می‌گذرد حکمفرماست. امری که در کوتاه مدت نتیجه‌اش بی‌عملی و در دراز مدت از دست دادن زمینه‌های حضور در تحولات آتی جامعه است. در این اواخر، بموازات وخیم‌تر شدن موقعیت رژیم، موضع انفعالی چپ بیش از هر زمان دیگر به چشم می‌خورد. رسالت‌های ادعائی به طاق ضعیف سپرده شده‌اند و کوشش برای یافتن تحلیل‌های مشخص جای خود را به آرزوهای دلکش داده است. هرکس سر به‌کار خویش نهاده، گوئی که چشم خود را بسته است. عفریت جنگ، روزانه هزاران انسان را در کام خود می‌یلعد. موج دستگیری و اعدام، شکنجه و آزار زندانیان سیاسی، فزونی یافته است. هفته‌ای نیست که کارخانه‌ای تعطیل نشود و هزاران نفر به خیل بیکاران چند میلیونی نپیوندند. روزی نیست که صف و انتظار مردم برای بدست آوردن نیازهای اولیه زندگی طولانی‌تر نگردد و قیمت‌ها همچنان به سیر نجومی خود ادامه ندهند. وبالآخره موردی نیست، که بتوان در جامعه سراغ کرد و از آن بعنوان زمینه‌های آماده و مناسب برای تحرك هدفمند سیاسی چپ نام نبرد.

ابعاد این وضعیت انفعالی را هیچ‌جا بهتر از خارج از کشور نمی‌توان ملاحظه کرد. وجود خیل وسیع پناهندگان و آوارگان سیاسی و حضور بخش اعظم سازمان‌های سیاسی چپ در خارج از کشور، موقعیت مناسبی برای دامن زدن به مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی فراهم آورده است. با این وجود، حتی برملاتی روابط پنهانی ۱۸ ماهه رژیم اسلامی و امپریالیسم آمریکا و آشکار شدن معامله دولت فرانسه با شروط رژیم خمینی - بویژه در ایجاد محدودیت‌هایی برای نیروهای اپوزیسیون -

در وضعیت انفعالی چپ موثر واقع نگشت. دستگیری و حبس - و به روایتی شکنجه - پاره‌ای از پناهندگان سیاسی در فرانسه نیز نتوانست جریانات و عناصر چپ در خارج از کشور را - که به شهادت همه تجربه‌هایی از این دست، پراحتی خود می‌توانند قربانی آتی چنین معاملاتی باشند - به اتخاذ يك موضع فعال و يك سیاست مبارزه جویانه علیه اینگونه تضییقات و ترفندهای سیاسی وادارد.

در لحظاتی که چپ می‌تواند با استفاده از همه تجارب پر بار و متأسفانه خونبار گذشته، استواری و پیگیری خود را در يك مبارزه همه جانبه عرضه کند، در موقعیتی که لزوم و امکان همبستگی و اتحاد عمل مبارزاتی سازمان‌ها و عناصر چپ حول اهداف ضد رژیم و ضد سرمایه‌داری بدور از تنگ نظری‌ها و فرقه‌گرایی‌های رایج بشدت احساس می‌شود، چپ در چنبره بی‌عملی و نداشتن دیدگاهی روشن نسبت به تحولات آتی جامعه و نیز نسبت به حوادث در خارج از کشور - که علی‌رغم ظاهر بی‌ارتباط‌شان با مسئله بدیل سیاسی رژیم ایران، در رابطه‌ای فشرده با دسایس بین‌المللی علیه جنبش سیاسی قرار دارند - گرفتار آمده است. و این البته، تصادفی نیست، و نشان از عدم کارآیی تفکر جزم‌گرا در شرایط مشخص است. چپ به جای پرداخت به این نوع مسائل مشخص مبارزاتی، بجای طرح شعارهای واقعی - در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی - بجای کوشش در راه یافتن پاسخ برای معضلاتی که جامعه و انقلاب بهمین در سطوح مختلف طرح کرده‌اند، به جدلهای طولانی اسکولاستیک، ملال‌آور و سترون ادامه می‌دهد. این جدل‌ها پیش از آنکه واقعی باشند، تکراری‌اند و تنها خاصیتش، صدور شناسنامه ایدئولوژیک کارگری برای طراحان آن: عده‌ای به طرفداری از ایجاد شوراهای کارگری پر می‌خیزند، برخی خود را مبلغ ایجاد اتحادیه کارگری می‌دانند، و جمعی نیز مبارزه برای ایجاد کمیته اعتصاب را در دستور کار خود قرار می‌دهند. گویا در عالم واقعیت - جدا از مسائلی که جامعه بطور واقعی در مقابل ما قرار داده است -، می‌توان به پاسخ مشخص و مناسب برای معضلاتی از این گونه، دست یافت. نمی‌گوئیم که

نباید به آن مباحث پرداخت. حاشا! شك نیست که پرداخت به منافع طبقه کارگر و حرکت از ملزومات این طبقه، امروز شاید بیش از هر زمان دیگر مطرح است. در زمانی که جنبش چپ فاقد تماس‌های لازم با جنبش طبقاتی موجود و در معرض شدیدترین حملات قرار گرفته است، در مقطعی که بی‌ریزشی چپ در جنبش کارگری آن را مورد آماج انواع انحرافات ممکن قرار داده است، در هنگامه‌ای که بسیاری از عناصر فرصت‌طلب و اهل باد، تشمت و آشفتگی کنونی در چپ را بمثابه فرصتی گران قیمت یافته و از هیچ اقدامی علیه چپ و تاریخ آن که با خون شریف‌ترین فرزندان جامعه نوشته شده دریغ نمی‌کنند و بالاخره در آشفتن بازاری که بسیاری طریق عافیت را در تخطئه هر حرکت متشکل یافته‌اند، لزوم پافشاری و حرکت در جهت منافع بلافاصله و تاریخی طبقه کارگر - در تئوری و عمل - و کوشش در راه یافتن اشکال مختلفی که به اعتلاء جنبش کارگری بیانجامد، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. اما، بین کوشش بمعنی اخص و انقلابی کلمه در این زمینه و آنچه در لوای "کارگر گرائی" ارائه می‌شود، باید فرق گذاشت. جدلهایی که قبلا به آن اشاره شد زمانی می‌توانند راهگشا و جاندار باشند که از حد پلیمیک‌های انتزاعی و بی‌مایه "رهبران" با یک دیگر خارج شوند، در پیوند با مسائل مشخص جامعه قرار گیرند و در حیطه جنبش کارگری معنای مشخص و عملی یابند. اما، این نیز موقعی شدنی است که در عرصه سیاسی بتوانیم پاسخ‌های مناسب را یافته باشیم. لزوم و اهمیت پرداخت به حوزه‌های تعیین کننده‌تر در مبارزه اجتماعی - کسب هژمونی در مبارزه سیاسی -، نه تنها شاخص تفکیک نظرات مربوط به مبارزات سوسیالیستی از تئوری‌های مربوط به مبارزات "ترید یونیونی" است، بلکه امروزه حتی بدلائل مختلف، به مشخصه تفکیکی بین جریانات و نظریات دگم‌گرا و پیشرو تبدیل شده است.

در حال حاضر، اقدام مشخص سیاسی و یافتن راه‌های نوین برای خروج از پرزخ کنونی و یا تکرار مباحث موجود در جنبش کارگری - آنهم در شکل کاریکاتورگونه آن - یکی از مهمترین ممیزه‌های تفکیک

نیروهایی واقعا انقلابی از نیروهای سنت‌گرا بشمار می‌رود. باید اعتراف کرد که جنبش چپ ایران - و نیز جنبش جهانی کارگری - علی‌رغم وجود عوامل فراوانی که هر یک در شرایط متعارف، به تنهایی می‌تواند انگیزه‌ای برای حرکات اعتراضی باشد، در شرایط مطلوبی بسر نمی‌برند. گرایش‌های راست در حال تعرض و پیشروی‌اند. سرمایه‌داری جهانی علی‌رغم بحران فزاینده‌ای که با آن روبروست، از نظر سیاسی، در تقابل با جنبش‌های اعتراضی کارگری، در موقعیت مناسبی قرار دارد. بعنوان نمونه، در دنیایی که افکار عمومی آن اجازه دهد - و یا منفعلانه شاهد باشد - که یک قلدر فیلم‌های درجه ۲ هالیوود، اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی را در چند هزار مایلی مرزهای خود بمباران کند و یا یک جریان فاشیستی در فرانسه آرائی بیشتر از حزب کمونیست این کشور بدست آورد، بسیج توده‌های مردم و اثبات حقانیت سوسیالیسم کار ساده‌ای نیست. باین شرایط عمومی اگر عقب‌ماندگی جامعه، اشتباهات تاریخی و کاستی‌های معرفتی چپ ایران اضافه گردد، بی هیچ تردید به مشکلات عظیم و مسائل دشوار و پیچیده‌ای که بر سر راه جنبش چپ و بطور کلی بر سر راه جنبش کارگری ایران وجود دارد پی خواهیم برد و از ساده کردن مسائل بربحذر خواهیم ماند.

راهی سخت و دشوار در پیش است، مقابله با هجوم گسترده ضدانقلاب بین‌المللی بطور کلی و ارتجاع سیاه و پوسیده داخلی بطور اخص علیه جنبش انقلابی و رودررویی مستقیم با کوهی از ارزش‌های کهنه شده که در فضای یاس و سرخوردگی از شکست انقلابات متعدد و در هیئتی نو، دیر پائی و سرسختی خود را، به مدد مبلغان و نمایندگان بیشمار ارتجاع، برخ می‌کشاند. زمانه دشواری است ولی درست بخاطر وجود این عوامل سازگار و دشواری راه، پرداخت به موقعیت خود، تشخیص شرایط تاریخی کنونی و کوشش برای همسویی با طبقه کارگر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

امروز دیگر دوران همراهی فرصت طلبان با چپ ایران نیست. روزگار همبستگی‌های دروغین، اعتقادات کاذب، سینه چاک دادن‌های فریبکارانه و

عریبه کشتی‌ها و فضل نرودشی‌های توام با تیختر دیربست که بصر آمده است. بسیاری که می‌پنداشتند انقلاب را می‌توان "روخوانی" کرد و با چند آیه و فوت و بسم‌الله، شیاطین را از اطراف "طبقه کارگر" دور کرد، بساط چنگیری خود را جمع کرده‌اند و امروز در هیئت درویشانه، کثکول گدائی خود را در حول و حوش باغ سر سبز بهرژوازی که "مغز رسالت" دارد" بدوش انداخته‌اند و در انتظار سهم خود در "جامعه مدنی" موعود به هر ناکجا آبادی سر می‌کشند. اگر تجربه اینان را در روخوانی کردن انقلاب دیده‌ایم، آیا نباید به خود آئیم و از تکرار چندین باره آن خود داری کنیم؟

شکته دیگری که باید به آن اشاره کرد اینست که میان مبارزه طبقاتی پرولتاری و جنبش اعتراضی عمومی برای تحقق اهداف دمکراتیک و مبارزه علیه ترفندهای ارتجاع و خنثی ساختن سیاست‌های بین‌المللی در تائید نیروهای ارتجاعی حاکم و یا کمک به آلترناتیوهای ضدانقلابی دیوار چین کشیده نشده است. پویژه در شرایط کنونی ایران که در موارد مختلف میان خواسته‌های مشخص یک طبقه با طبقات اجتماعی دیگر قرابت‌های فراوانی بوجود آمده است. درست بخاطر شرایطی که در فوق به اجمال به آن پرداختیم، اپوزیسیون چپ ایران می‌باید در وجوه مختلف زندگی و مبارزه اجتماعی، هستی مستقل و فعال خود را برای پاسخ‌گویی به جنبه‌های گوناگون این مبارزه و تمامی قابلیت‌های خویش را بمشابه یک آلترناتیو انقلابی، بعنوان یک نیروی اجتماعی غیر قابل حذف و یک جریان همسو با حرکت تکاملی تاریخ نشان دهد. اما، متأسفانه چپ ایران، علی‌رغم پدیدهی بودن چنین حکمی از نظر تئوریک و سیاسی و وجود تجربه‌های گوناگون بین‌المللی و داخلی - از آن جمله تجربه خوشبار چپ در چند سال اخیر - نتوانسته است جایگاه مستقل خود را در مبارزاتی که در عرصه‌های مختلف جاریست، بیابد. اگر تا همین چند سال پیش اکثریت قریب به اتفاق آنها با چشم داشت به "ماهیت ضدامپریالیستی امام" و با تحلیل‌هایی که روند حوادث نادرستی‌شان را باثبات رساند از شرکت در جنبش‌های اعتراضی علیه

نقض آزادی‌های دمکراتیک و سیاست سرکوب رژیم استنکاف می‌ورزیدند، امروزه، بخاطر پی توجهی به موقعیت حساس کنونی و سبک خیالی نسبت به فعالیت‌های اپوزیسیون ضدانقلابی رژیم و تب و تاب ارتجاع بین‌المللی و خلاصه بدلیل فقدان تحلیل از نیازهای بلاواسطه جنبش مردم، با حایل ساختن دیواری میان مبارزه سیاسی - که بر بستر پامخ‌گوشی به مطالبات دمکراتیک بخش‌های وسیعی از مردم شکل گرفته است - و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، مرتکب گناهی نابخشودنی و بمراتب هولناک‌تر از گذشته می‌شوند.

صرفنظر از همه خود محور بینی‌ها و خودشیفتگی‌ها، مباحث تجریدی اکثریت قریب باتفاق جریان‌ات چپ ایران در باره طبقه کارگر و نحوه برخوردشان نسبت به جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، چنان است که گویا از یک موجود خیالی سخن می‌رانند. رسالت تاریخی طبقه کارگر را تقدیر وی دانسته و لاجرم نیازی نمی‌بینند که خود را در گیر مسائلی سازند که ظاهراً جزو مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیست، در حالی که باید قاعدتاً بدانند که اگر گفته می‌شود طبقه کارگر دارای رسالتی تاریخی است، این رسالت، تنها و تنها در یک مبارزه همه جانبه، وسیع، در ابعاد مختلف و در تلفیقی دیالکتیکی - و نه مکانیکی - از مبارزه سیاسی و طبقاتی متحقق می‌گردد. چه کسی، جز یک بی اطلاع از قوانین اساسی مبارزه اجتماعی، می‌تواند مدعی گردد که تکاپوی سلطنت‌طلبان و یا دیگر بخش‌های اپوزیسیون ضدانقلابی رژیم جمهوری اسلامی برای کسب حاکمیت سیاسی، ربطی به مبارزه طبقاتی پرولتاریا و جنبش چپ ندارد و کیست که نداند فقدان آزادی‌های دمکراتیک یک معضل اجتماعی است و مربوط به گروه اجتماعی خاصی نیست. اگر چپ قادر نشود رابطه‌ای منطقی میان مبارزه سیاسی جاری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا برقرار سازد، اگر موفق به یافتن نقش واقعی خود در مبارزات طبقاتی و نیز جاری و روزمره مردم، در همه سطوح و وجوه گوناگون آن نگردد، و نتواند خود را به یک نیروی اجتماعی مبدل ساخته و نسبت به همه رویدادهای سیاسی، واکنش

مناسب از خود نشان دهد، نه تنها میدان را برای حریفان خالی نهاده است، بلکه به مرور از معادلات اجتماعی حذف خواهد گردید.

آیا علی‌رغم اختلافات نظری موجود میان سازمان‌های سیاسی چپ باید منتظر ماند که درک و تحلیلی یکسان در همه زمینه‌های نظری و سیاسی موجود فعالیت یک پارچه و متشکل ضد رژیم و ضد سرمایه‌داری سازمان‌ها، گروه‌ها و عناصر چپ گردد و تفرق و پراکندگی کنونی خاتمه یابد؟ بنظر ما خیر. آیا وجوه مشترکی، برای یک فعالیت هدفمند میان چپ وجود دارد؟ می‌گوئیم آری. توافق بر سر یک برنامه مشترک عملی ضد رژیم و ضد سرمایه‌داری و توافق علیه همه آلترناتیوهای رنگارنگ ارتجاع بمنظور عرضه یک آلترناتیو چپ انقلابی از طریق بسیج همه سازمان‌ها، گروه‌های چپ و نیز بسیج عناصر و محافل غیر متشکل یا نیمه متشکل که علی‌رغم انتقاداتشان به سازمان‌های سیاسی چپ، به یک آلترناتیو چپ - صرفنظر از نحوه تحلیل‌هایشان - احساس تعلق و وابستگی می‌کنند. توافق بر سر یک برنامه عملی، بمعنای نفی مبارزه نظری و تعلیل آن نیست. این مبارزه اساس حرکت و پویایی چپ است و تعطیل بردار نیست. برعکس، سخت معتقدیم که آغاز یک برنامه عملی مشترک، مددکار مبارزه سالم نظری ماست. بنابراین باید با تمام توان خود برای جستجوی راه‌های عملی در جهت مبارزه مشترک علیه رژیم حاکم بر جامعه و علیه سرمایه‌داری جهانی تلاش کرد. در این راه یابی، همه چپ، همه کسانی که به آلترناتیو سوسیالیستی و به وظایف تاریخی طبقه کارگر می‌اندیشند صرفنظر از گونه‌گونی تحلیل‌شان برای تحقق انقلاب اجتماعی، می‌باید سهم کردند و دقیق‌تر اینکه برای این همکاری مشترک راه نشان دهند، برنامه ریزی کنند، پیشنهاد ارائه دهند و به یک کلام، اداء سهم کنند. باید وحدت سرمایه‌داری علیه آلترناتیو انقلاب اجتماعی را با یکپارچه کردن تلاش سازمان‌ها و عناصری که به

انقلاب پوری استوار دارند، درهم ریخت و ادعاهای دروغین آنان را افشاء ساخت. تنها در این صورت است که می‌توانیم شایستگی خود را در دفاع از منافع طبقه کارگر نشان دهیم. چپ ایران اگر نخواهد در حاشیه بماند، اگر بخواهد در تحولات سیاسی آتی ایران نقشی داشته باشد و بتواند محاسبات سیاسی ارتجاع داخلی و بین‌المللی را در هم بریزد، می‌باید سر از لاک خود شیفته‌گی‌ها و گپیچ‌سری‌ها به در آورد و به پراکندگی خود خاتمه دهد، و این یک ضرورت عاجل در شرایط امروز و عدم پرداخت به آن نابخشودنی است. سازمان‌های چپ می‌باید با قبول واقعیت اختلافات - چه نظری و چه سیاسی -، با تحلیل مشخص و مستقل - و با حفظ استقلال تشکیلاتی - خود، بر سر مضامین ضد سرمایه‌داری و ضد رژیم با یک دیگر هماهنگ شوند و یکپارچه عمل کنند. چپ برای متحقق ساختن چشم‌اندازهای تاریخی خویش راهی به جز این در مقابل خود ندارد. هر تصور دیگری نه تنها چپ را به بیراهه خواهد کشاند، بلکه راه قدرت‌گیری بدیل‌های غیر را هموار خواهد ساخت. بکوشیم که حداقل برای نسل‌های آتی به جای عبرت، پندی به جای گذاریم و این در شرایط کنونی هنوز شدنی است.

اندیشه رهائی